



## اطلاعات و انفجار اطلاعات از منظر فلسفی

محمدعلی مرادی

دانش‌آموخته فلسفه از دانشگاه برلین

برحسب ظاهر بیان می‌شود که عصر ما «عصر اطلاعات» است، اما می‌توان پرسید که در کدام دوران از زندگی بشری اطلاعات فاقد اهمیت بوده است؟ اگر بتوان دقیق‌تر گفت، عصر ما «عصر انفجار اطلاعات» است؛ چه اینکه با ایجاد تکنیک‌های جدید، سرعت انتقال اطلاعات به گونه‌ای فزاینده افزایش یافته و اطلاعات به طور واقعی از خصلت آگاهی‌بخش آن خارج و به چیزی در جهت عکس، یعنی دامن زدن به جهل تبدیل شده است. این موضوع که اجتماع انسانی متکی به اطلاعات بوده، از این رو است که زندگی به طور اساسی بر تبادل اطلاعات بین انسان و محیط اطرافش متکی است و آدمی به طور مداوم با محیطش اعم از طبیعت و دیگر انسان‌ها در راستای تبادل داده‌ها عمل می‌کند تا زندگی خود را سامان دهد. در این نوشته تلاش می‌شود به تفاوت «داده‌ها» و «اطلاعات» و موضوع مهم «انفجار اطلاعات» توجه شود و تأملی در این زمینه صورت دهد که چگونه انفجار اطلاعات، نه در جهت آگاهی‌بخشی بلکه بیشتر آگاهی‌زدایی عمل می‌کند.

### نگاهی اجمالی به تکوین اطلاعات در جهان فلسفه

از همان آغاز دوره یونان، این مسأله که جهان رئال چگونه درک می‌شود همواره ذهن متفکران را به خود مشغول کرده بود، از این رو پرسش از داده‌ها (Faktizität) به یکی از بزرگ‌ترین چالش‌های بشری از جنبه فکری تبدیل شد؛ چرا که مفهوم داده‌ها با این مسأله درگیر است که انسان دقیق نمی‌داند که آیا اصلاً آن داده وجود دارد یا نه. با طرح مسأله داده‌ها بود که پارمیندس بین مسیر حقیقت (aletheia) و مسیر عقاید (Doxa) تمایز گذاشت و از این رو، راهی که به حقیقت منتهی می‌شود و راهی که به عقاید منجر می‌شود از هم تفکیک می‌شوند. پرسش این گونه آغاز می‌شود که چگونه هستنده واقعی ادارک می‌شود. افلاطون با طرح تمثیل غار بیان کرد که داده‌ها، اطلاعات واقعی نیستند بلکه بازتابی از واقعیتند؛ آنچه واقعیت اصیل دارد «ایده‌ها» هستند. ارسطو اما داده‌ها را برآمده از امر جزئیات می‌دانست که با کمک خرد که به «رگانون» مجهز است به اطلاعات تبدیل می‌شود. اگوستین بود که امر درون را واجد اهمیت جدی دانست و گفت: «ترو بیرون حقیقت در درون است». اینجاست که امر درون و بیرون در مقابل هم قرار می‌گیرند و واجد گسست جدی می‌شوند. کانت با چرخش کپرنیکی همه چیز را منوط به ذهن انسان کرد و برنامه‌ای را دنبال کرد که ذهن در مرکز کپکشان شناخت قرار گیرد. در واقع داده‌ها از بیرون می‌آیند و عقاید از درون، پس باید به نسبت این درون و بیرون دقت کرد تا که دانست داده‌ها چگونه به اطلاعات تبدیل می‌شوند و سازو کار این تبدیل چگونه است. آیا می‌توان از اطلاعات بدون هستی انسان سخنی گفت؟ اطلاعات امری است که با هستی انسان معنا و مفهوم می‌گیرد و این انسان است که به داده‌ها معنا می‌دهد و اطلاعات را می‌سازد. بدون انسان نمی‌توان اطلاعات را متصور شد، چرا که داده‌ها از طریق معنادگی ذهن انسان است که به اطلاعات ارتقا می‌یابد. اگر این دوری را بپذیریم، باید برای یافتن این سازو کار بیش از هر چیز سازو کار ذهن را شناخت و دریافت که چگونه امر درون یا امر بیرون تلاقی می‌یابد و به عبارتی اندرپذیرندگی ذهن که ناشی از تأثیر امر بیرونی با خودانگیختگی که ناشی از امر درون است، همدیگر را می‌یابند. در آغاز داده‌ها از برابر ایستای بیرونی ذهن را متأثر می‌کنند، اما برابر ایستای آنها از طریق التفات ذهن به ایده تبدیل می‌شود یعنی اینکه ذهن با قصدیش با تمرکز به برابر ایستای مشخص می‌کوشد نسبت سوژه با ایده را فراهم آورد یعنی اینکه برابر ایستای او به ایده تبدیل کند. اما این داده‌ها باید در ذهن فرم بگیرد تا به گونه‌ای معنا یابند که پراکنندگی و کثرت داده‌ها از طریق «مقولات» سامان یابد. بدون مقولات داده‌ها در وضعیت کثیر و پراکنده خود می‌ماند، اما مسأله این است که کثرت مقولات چگونه به وحدت می‌رسند؟ این ایده‌ها هستند که کثرت مقولات را وحدت می‌دهند، اما این ایده‌ها از کجا ناشی می‌شوند؟ آیا خرد این ایده‌ها را می‌سازد یا خرد در بستر تاریخ اجتماعی بر ساخته می‌شود؟ یا اینکه ایده‌ها در بستر فرهنگ نضج می‌گیرند؟ برای اینکه بتوانیم به این پرسش‌ها پاسخ دهیم باید در این مورد تصمیم بگیریم که انسان نقطه آغاز فرهنگ یا اجتماع است. اگر این نقطه شروع را اجتماع بدانیم باید کنش آگاهانه‌ای برای انسان تصور کنیم و اگر فرهنگ بدانیم، باید

روشن کنیم که فرهنگ می‌خواهد غریزها را کنترل کند یا که نه، فرهنگ ناشی از ارتقای غرایز است و در بطن خود گونه‌ای پویایی دارد. پس داده‌ها در بستر فرهنگی خاص به اطلاعات تبدیل می‌شوند. هر فرهنگی در بستر تاریخی خود داده‌ها را با معنای خاص خود معنا می‌بخشد، پس باید به نسبت فرهنگ و اطلاعات تعمق کرد که چگونه موقعیت فرهنگی اطلاعات را می‌سازند. آنچه در فرهنگی، اطلاعات است در فرهنگی دیگر اطلاعات نیست. موقعیت فرهنگی ذهن است که اطلاعات را اطلاعات می‌کند یا آن را داده‌های بی‌ارزش می‌داند. بنابراین اطلاعات به هیچ وجه خنثی نیست و این نظام فرهنگی و ارزشی است که به اطلاعات وزن و قوت دهد. از آنجا که اطلاعات خنثی نیست چگونه می‌توان مرز آن را با اعتقادات از هم تفکیک کرد و امر Doxa را از امر aletheia تمیز داد؟ اگر فرهنگ و ارزش‌ها می‌توانند جایگاه اطلاعات را رقم زند پس منافع هم می‌تواند سمت و سوی اطلاعات را تعیین کند و بی‌درنگ مفهوم قدرت در ارتباط با اطلاعات مطرح می‌شود که چگونه منافع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی سازو کار و سمت و سوی اطلاعات را به طور قطعی تعیین می‌کنند پس ناگزیریم که به تناسب منافع و اطلاعات تأمل بیشتر کنیم و دریابیم چگونه منافع گوناگون سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و با چه سازو کاری اطلاعات را کنترل کرده یا می‌سازند و افزون بر این رشد تکنولوژی چگونه ابعدی دیگر به چرخش اطلاعات داده و از طریق تکنولوژی می‌کوشد تا همه چیز را به عنوان ابژه کنترل و دستکاری کند. اینجاست که با گسترش تکنولوژی، مهم‌ترین تحول فنی در عالم فناوری رقم می‌خورد. تقویت روند دیجیتال کردن مراحل که تاکنون مکانیکی بوده‌اند، با به کارگیری روبات‌ها و دگرگونی ارتباطات انتقالی از راه مخابرات و ایجاد ماهواره‌ها، پیوند منتظم رسانه‌های گوناگون و بانک‌های اطلاعات همه ابعدی دیگر در نسبت با فناوری اطلاعات و ارتباطات برقرار ساخته و بدین شکل عصری آغاز شد که به آن می‌توان «عصر انفجار اطلاعات» گفت. با «سرعت انتقال اطلاعات» است که ذهن مورد هجوم همه‌جانبه داده‌ها قرار گرفته و از ارتقای آن به اطلاعات عاجز می‌شود. در این وضعیت ذهن نمی‌تواند داده‌ها را مدیریت و ساماندهی کند و به‌طور عملی ذهن در مقابل هجوم داده‌ها منفعل می‌شود و در واقع نسبت بین اندرپذیرندگی و خودانگیختگی دگرگون می‌شود و خودانگیختگی آنچنان کاهش می‌یابد که فرد و شخصیت انسانی دچار اضمحلال می‌شود و به‌طور عملی آگاهی انسان منتفی می‌شود، ذهن در برابر این هجوم مقاومت خود را از دست می‌دهد و به‌طور واقعی تعادل بین ایده‌ها و داده‌ها بر هم می‌خورد و چون ایده‌ها نمی‌توانند داده‌ها را وحدت داده و به اطلاعات ارتقا دهند و انگاره اطلاعات را نیز طبقه‌بندی کنند، به‌طور عملی آگاهی و انگاره خودآگاهی زوال می‌یابد. از این رو یکی از بزرگ‌ترین معضلات بشر امروز همین هجوم و انفجار اطلاعات است که مشاهده می‌کنیم چگونه در بستر این هجوم همه‌جانبه اطلاعات، تمرکز انسانی ساقط می‌شود و زبان از جنبه‌های محتوای خود را از دست می‌دهد و به قیل و قال و هیاهوی علمی و فلسفی تبدیل می‌شود. از آنجا که در چنین وضعی مطالب ارائه شده از بطن خلاقیت انسانی بیرون نیامده است، تنها داده‌های پراکنده و بی‌سامانند، نه اطلاعات سامان‌یافته، پس نمی‌تواند در ارتقای فرهنگ نقشی بازی کند و در واقع بیشتر به زوال فرهنگ یاری می‌رساند چرا که فرهنگ واجد آن قوه پویایی است که بیش از هر چیز متکی به خلاقیت آدمی است. بدون خلاقیت فرهنگ از درون زوال پیدا می‌کند و پوسیده می‌شود و با پوسیدگی فرهنگ، جامعه انسجام خود را از دست می‌دهد. بنابراین انفجار اطلاعات که ناشی تحولات حوزه تکنولوژیک است امروز یکی از دغدغه‌های متفکران است چرا که این انفجار اطلاعات می‌تواند تهدیدی برای حیات فرهنگی بشر باشد. بدین منظور راهکارهای متفاوتی برای این تهدید از جوانب مختلف ارائه شده است کلاس‌های تمرکز یوگا، رجوع به عرفان‌های مختلف یا کارهای هنری و دستی به همراه دیگر راهکارها، همه برای اینکه انسان از شعاع تشمشت انفجار اطلاعات مصون بماند. اما آنچه فلسفه ارائه می‌دهد بیشتر تمرکز یافتن روی مباحث آگاهی و خودآگاهی است و خوانش دوباره متون کلاسیک تا که دریافته شود چگونه می‌توان از اثرات تخریبی انفجار اطلاعات مصون ماند تا از این طریق به راهکاری نه خصوصی، بلکه اجتماعی و کلان برای زندگی بشری دست یافت.